

از پرستش خورشید تا فرزان (فلسفه) فروغ

«اگر خورشید بر نمی دمید، هر آینه نیروهای پلید و تباهنده، هر چه را که در سراسر هفت کشور است، نابود و تباه می کردند، و هیچ یک از ستودگان مینوی نمی توانستند در برابر آنها پایدار بمانند و این جهان را نگهداری کنند.»

خرده اوستا - خورشید نیایش

کمتر از ذره نه ای بست مشو مهر یورز
تا به خلونگه خورشید رسی چرخ زنان
حافظ

در روزگار بسیار دور، که هنوز، دانش به پایگاه امروز نرسیده بود و در دانش هایی چون چهران (فیزیک) و مادشناسی (شیمی) و زیماشناسی (بیوشیمی) و زیست شناسی (بیولوژی) رازهای نهفته در دل پاریز (اتم) و رخشیزه (الکترون) و ورج پاریزی (انرژی اتمی) و چگونگی سانش (تشکیل) بن پارها (المنت - عنصر) و زایش فروغ و گرمای خورشید آشکار نشده بود و چون و چند زیست جانداران، در وابستگی به فروغ و گرمای خورشید، از راه فراگرد (پروسه) سبزینه سازی (کلروفیل) و دیگر ماده های زندگی ساز و ساز و کار (مکانیسم) این ماده ها و گوهرش (متابولیسم) و فراگشت (تبدیل) آنها به نیرو در بدن و دیگر فراهشت های (مسئله) زیستی بدرستی روشن نشده بود، و ابزارهای شگفت انگیز و پُر توانی چون ریزین و دوربین و دوربین (تلویزیون) و رایانه (کامپیوتر)، و جستار (مقوله) نوبنی چون خودرایانی (سیبرنیتیک) و کارهای بزرگی چون فرتوگیری (عکاسی) و توژه (فیلم) برداری از راه دور در زوارش (خدمت) اندیشه و دانش درنیامده بود، انسان ساده بین و ساده اندیش پارینه، از راه آروین (تجربه) و آزمون، فراگرد زندگی زایی فروغ خورشید را دریافته بود و دانسته بود که در زمین هر چه هست و هر چه دارد وابسته به خروج و گرمای خورشید است و «اگر خورشید بر ندمد، نیروهای پلید و تباهنده هر چه را که در سراسر هفت کشور است نابود و تباه می کنند.» و:

«باشد که مهر برای یاری ما آید،
باشد که مهر برای بهکامی ما آید،
باشد که مهر برای شادمانی ما آید،
باشد که مهر برای آمرزش ما آید،
باشد که مهر برای تندرستی ما آید،
باشد که مهر برای نیرومندی ما آید،
باشد که مهر برای آسودگی ما آید،
باشد که مهر برای پاکی ما آید،

نیرومند و بسیار نیرومند و سزاوار ستایش است مهر،
آنکه در جهان مادی هرگز فریب نمی خورد،
مهری که پیوندگار جان و جهان است.»^۱

انسان ساده بین و ساده اندیش گذشته، رویدادهای پیرامون خود را می دید و چون چنین می دید، اندیشه اش که سخت با پندارش آمیخته بود به جنبش و فراپویی درمی آمد و می خواست به گونه ای، رویدادهای دیداری و شنیداری خود را به کالبد وهان (دلیل) و وهانش (استدلال) درآورد و اندیشه جستجوگر و پندارتندتاز خود را بیاساید و بیارامد. از این جا بود که اندیشه و پندار انسان به خورشید و فروغ آن - مهر، جان می داد و آن را به پیکر خودش و ساختار زیستی خودش درمی آورد - انسانی فروغمند و آتشین چهره با نیرویی فراتر از نیروهای زمینی و هر چه در زمین است.

«مهر هر بامداد از بالای کوه هرا برمی آید، با هزار گوش و هزار چشم، بسیار بینا و بسیار شنوا، سوار بر گردونه بسیار زیبای آراسته، که چهار اسب سپید جاودانی که از آبشخور مینویی خوراک می خورند آن را می کشند، سم های پیشین اسب ها از زرو و سم های پسینشان از سیم پوشیده است. در سوی راست گردونه رشن^۲ دادگر می تازد و در سوی چپ چیستای^۳ درست کردار. مهر پای به دشت های فراخ خود می نهد، تا پیمان شکنان را بشکند و کیفر دهد و دیوان را براندازد و آنهایی را که او را می ستانند بنوازند و به پاداش برسانند. مهر فرمانروای هستی است، هرگز فریب نمی خورد، در میان زورمندان، زورمندترین و در میان زبان آوران، زبان آورترین است. راستان را پشتیبان و دروغگویان را دشمن است. نیروی تیرک چادرها از اوست و اوست که به خانه ای که از آن خشنود باشد گله ای از ستوران می بخشد و نیزه ای دشمن کوب و دشمن برانداز...»^۴.

گفتنی است که انگاشتن انسان خدا را به چهره و پیکر و ساختار زیستی خود، تنها در اندیشه های خورشید پرستان دیرینه ایرانی نیست. در تورات نیز با چنین نگرشی رو برو می شویم. در تورات پس از رهاشدن اسرایلیان از فرعون این سرود می آید:

«بپوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.

خدای پدر من است پس او را متعال می خوانم

۲- ایزد دادگری

۱- خرده اوستا - خورشید نیایش و مهر نیایش. برگردان نویسنده.

۴- برداشت از مهر نیایش - یشت ها. ترجمه روانشاد پورداود.

۳- ایزد دانش

خداوند مرد جنگی است

نام او یهوه است.

عزابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت

دست راست توای خداوند به قوت جلیل گردید.

دست راست توای خداوند دشمن را خرد و شکسته است

و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته

غضب خود را فرستاده ایشان را چون خاشاک سوزانید

و به نفضه بینی تو آنها فراهم گردید و موج مثل توده بایستاد»^۵.

در اوستا از زیباترین و دلکش‌ترین و ژرف‌ترین سرودها، سرودهای نیایش خورشید و مهر است و با

همین سرودهاست که ما می‌توانیم چگونگی نگرش نیاکان خود را در روزگار بسیار دور به هستی و زندگی

دریابیم، نگرشی که گرچه در روزگاری بسیار دور بوده، امروزه نیز همچنان با چهره‌های گوناگون، در

اندیشه و باور و نمودهای زندگی ما زنده مانده است و همه جا خود را می‌نمایاند. گوشه‌ای از آن سرودها:

«هورنخشه ایتم آیشم ریشم آوروت آشپیم یرمئیده. میترم وارو گه ایه ائی تیم یرمئیده

آرش و چنگ هم و یاختم

هرنگره گه ایشم هوتاشیم

به اوره چشم میم برزیم

په رنو و اذیم سورم

آخفیم جفا اوروا ائنگهم

میترم ویس پنم ذخیونام

ده ائنگ هو پئی تیم یزه مئیده

یم فره دتت اهور و مزداو

خر ننگوش ته یم مئین به و نام یرتنام



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

می‌ستاییم خورشید فروغمند جاودانه تند تاز (تند اسب) را،

مهر پیوندگار جان، راست گفتار، نامور بسیار شنوا، زیبا، بسیار بینا، نیرومند، بیخواب، همواره بیدار

را.

می‌ستاییم مهر فرمانروای همه کشورها را که اهورا مزدا آن را از میان همه ستودگان مینوی

فروغمند تر آفرید. باشد که مهر برافراشته اهورا به یاری ما آید. می‌ستاییم تشر بینای تیز بین را. می‌ستاییم

ستاره درخشان و پرشکوه و دور پیدای تیر را. ستاره‌های پیرامون تیر را. تیر فروغمند و پرشکوه را، ستاره و ننت

مزدا آفریده را، سپهر دیر پا را، زمانه بیکران را، زمانه دیر پا را، درست‌ترین دانش پاک مزدا داده را، دین

۵- عهد عتیق - سفر خروج باب پانزدهم.

نیک مژدیسنا را، همه ستودگان پاک مینویی را، همه ستودگان پاک مادی را، روان خویش را، فروهر خویش را، فروهر نیک و پاک پارسیان را، خورشید جاودانه و فروغمند و تندتاز را.
بزرگ و نیک و پیروزگر باد مینوی خورشید جاودانه فروغمند باشکوه تندتاز. با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک درود می دهیم خورشید تندتاز را.

درود به شما ای امشاسپندان که با خورشید هماهنگ هستید. به من ببخشید آن بخششی که از آن بهترین خوشبختی ها به دست می آید. درود به خورشید تندتاز. درود به زمین، درود به زندگی، درود به همه آفرینش های پاک که بودند و هستند و خواهند بود. هنگامی که خورشید درخشان برمی دمد و فروغ آن می تابد سدها و هزارها ستودگان مینویی بپا می خیزند. آنها فروغ خورشید را می انبارند، می گسترانند و در زمین اهورا داده می پراکنند، تا پاکی گیتی و پاکی بدنها فزونی گیرد. هنگامی که خورشید برمی دمد، زمین های اهورا داده پاک می شوند. آبهای روان پاک می شوند. آب چشمه ها پاک می شوند. آب دریاها، پاک می شوند. آب های ایستاده پاک می شوند.^۶

بدینسان، روزگاری بسیار دراز در زیر آسمان آبی ایران، مردمانی می زیستند که در پرتو گرم و مهربان و زندگی بخش خورشید می کاشتند و می درویدند و می پرورانییدند و می آفریدند و می پنداریدند و می اندیشیدند و همراه با کوشش و آفرینش پیوسته خود، سرچشمه زایش هستی و زندگی خود را نیز می پرستیدند و می ستودند. آترماند (میراث) این روزگار، یادمان ها و یادگارهای بس ارزنده و ژرفی است که در کشورگان ایران^۷ و همه سرزمین هایی که خورشید و مهر پرستش می شده است، به جای مانده است.

زمان می گذرد، همراه با پویه زمان، اندیشه نیز می پوید. اندیشه می خواهد تا راز هستی و زندگی و رویدادها را دریابد. و هر روز که می گذرد، در راستای این خواست گامی فراتر می نهد و چیزی دیگر درمی یابد تا سرانجام، همانگونه که چیستی (ماهیت) اندیشه است، در گامه (مرحله) ای از زمان، اندیشه که از بار کوشش های پیوسته بارور گردیده است، جهشی تند می کند و گامی بسیار بلند برمی دارد و می آفریند و با شکستن ترداد (سنت) ها و ساختارهای دیدمانی (تئوریک) کهن که درونمایه هریشتتازی و پیشگامی است، چهره تازه و روشنی از شناخت و از هستی شناخته، به روی انسان می گشاید. زرتشت اندیشه ور بزرگ تاریخ پای به جهان اندیشه و فراپویی اندیشه می نهد و با فراندازی (طرح) پرسمان ها و فراهشت های تازه، اندیشه را از تار و پودهای درنگیده و کهنه می رهند و به جهانی تازه می کشاند:

«ای مزدا،

این از تومی پرسم،

مرا بدرستی بازگویی،

چه کسی در آغاز،

۶- خرده اوستا - خورشید نیایش. برگردان: نویسنده.

۷- هنگام سخن گفتن از فرهنگ ایرانی باید واژه «کشورگان» ایران را بکار برد که دربردارنده همه سرزمین های دارای فرهنگ ایرانی است. سرزمینهایی که تا روزگاری نعبس دورپاره ای از ایران نیز بوده اند. کشورها و سرزمین هایی درپشته (فلات - نجد) ایران، درمیان دریای مازندران و رودخانه کورا و بیابان خوارزم و دامنه های باختری کوههای زاگرس و آبخور اوندروود و کوههای پامیر و آبخور آمویه دریا (جیحون) با ۲/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر چهارگوش پهناوری.

آفریدگار و پدر راستی گردید؟

چه کسی به خورشید و ستارگان راه پیمودن نمود؟

چه کسی است که از او،

ماه گاه می افزاید و گاه می کاهد؟

ای مزدا،

من خواهانم که،

همه این ها و دیگر چیزها را بدانم.

گات ها - هات ۴۴ بند ۳۰

ای مزدا،

این از تومی پرسم،

مرا بدرستی بازگویی،

کیست نگاهدار زمین در پایین و آسمان در بالا، که راه نشیب نگیرد؟

کیست آفریننده آب و گیاه؟

کیست که به باد و ابر تیره تندروی بخشید؟

و کیست آفریننده اندیشه پاک؟

ای مزدا،

این از تومی پرسم،

مرا بدرستی بازگویی،

کدام بهسازی روشنایی و تاریکی آفرید؟

کدام بهسازی خواب و بیداری برنهاد؟

کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب، که دانا را به انجام بایسته های خود فرامی خواند؟^۸

بدینسان می بینیم که زرتشت، این اندیشه ور بزرگ و پیر مغان و آموزگار راستی، دیگر یک

خورشیدپرست ساده بین ساده اندیش نیست. او در برابر رویدادها و نمودهای پیرامون خویش، بجای

ساده بینی و ساده اندیشی کودکانه، و بجای آنکه به خود این رویدادها دل ببندد، پس از اندیشه ژرفانی

دراز، می کوشد تا از خورشید فراتر رود و نیرویی را که خورشید و ماه و ستاره و زمین و گیاه را آفریده است

بشناسد و بشناساند. آن نیرویی که هستار و هستی بخش است، بخرد است و خرد فراتوم (ازلی) است، و

سامانگر است و سامان فراتوم است، و فروغ فراتوم است و فروغ هاست. و زرتشت، مزدا اهورا، هستار

فراتوم و خرد فراتوم و سامان فراتوم و فروغ فراتوم و آفریدگار هستی را که خورشید و مهر و زمین و گیاه، پرتو

کوچکی از نیروی آفرینش اوست، شناخت و به مردمان شناساند.

«او کسی است که در آغاز،

با اندیشه و با فروغش جهان را روشنایی بخشید.

۸- گات ها - برگردان نویسنده که زیر چاپ است و به زودی بخش خواهد شد.

و با خردش جهان را سامان داد،
و نیک اندیشان را یار و پشتیبان شد.
ای مزدا اهورا،
با فروغت که هماره یکسان است،
دل و جان مارا روشنایی بخش.

ای مزدا،
هنگامی که به تو اندیشیدم و تورا شناختم، دریافتم که تویی سرآغاز و سرانجام هستی، و تویی پدر
اندیشه نیک،
و آن گاه که تورا به چشم دل دیدم دانستم که تویی آفریننده راستی،
و داور کردارهای مردمان».

گات ها - هات ۳۳ - بند ۸

و شگفتا که چند هزار سال پیش از آنکه مولانا درباره نکوهش خورشیدپرستی و ستایش آفریدگار
خورشید سخن بگوید، زرتشت این سرودهای زرین را سروده است. سخنان مولانا را بخوانیم و با سرودهای
زرتشت بسنجیم:

می پرستید آفتاب چرخ را	خوار کرده جان عالی برخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست	ایلهی باشد که گویم او خداست
آفتابت گر بگیرد چون کنی؟!	آن سیاهی زو تو چون بیرون کنی؟!
نی به درگاه خدا آری صداع	که سیاهی را بهیر واده شعاع
گر کشدنت نیمه شب خورشید کو؟	تا بنالی یا آمان خواهی از او؟
حادثات اغلب به شب واقع شود	وان زمان معسود تو غایب بود
سوی حق گر راستانه خم شوی	وارهی از اختران، محرم شوی
چون شوی محرم گشایم با تولب	تا ببینی آفتاب نیمه شب ^۱

اندیشه های زرتشت گسترده شد و در برابر این اندیشه های ژرف و والا، باورهای ساده اندیشانه و
ساده بینانه خورشیدپرستان و مهر پرستان رنگ باخت و بجای این باورها، سرانجام، از دل گات های گرامی
و اندیشه های پیرمغان - زرتشت اسپنتمان، دبستان فرزانی (مکتب) مغان و فرزنان فروغ (حکمت اشراق) و
دبستان ویدایی (عرفان) و یگانگی فروغین (توحید اشراقی) ایران پدیدار گردید. دبستان و فرزانی که از

۹- آنچه مولانا آورده درباره شهبانوی (ملکه) سیاست که پوپک (لهدُهد) از او به سلیمان آگاهی می دهد که او و تیره اش
خورشید را می پرستند، که در قرآن کریم آمده است:

اِنَّی وَجَدْتُ اُمَّرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَاوْتَبَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَّلَهَا عَرَشٌ عَظِیْمٌ. وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ زَیِّنَ
لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَفَسَدَ عَنْ السَّبِیْلِ فَهَمُّ لَا یَهْتَدُونَ. سورة التمل آیه ۲۳ - ۲۴ به درستی که من یافتم زنی را که پادشاهی
می کند ایشان را و داده شده از همه چیز و مراورا تخت بزرگی است. یافتم او را و تیره اش را که آفتاب را می نمند (سجده می کنند)
از جز خدا، و بیاراست برای ایشان اهرمن کارهاشان را، پس از راه بازداشت ایشان را، پس ایشان راه نمی یابند.

همان آغاز، دوره و دو آماج برابر خود نهاد - شناخت جهان و آرایش روان انسان و بر پایه این دو آماج بود که از همان آغاز و در درازنای تاریخ، فرهنگ ایران، دریاگونه ورمید (موج زد) و از دل آن مرواریدها و گوهرهای گرانبار بیرون تراوید. مرواریدها و گوهرهایی با تراش ها و درخشش های هزارگانه که بر تارک فرهنگ جهان می درخشد و به آن ارج و بزرگی می بخشد

مهر مسیحا

در بررسی پویه مهر و مهر پرستی و فرزانه فروغ در تاریخ فرهنگ ایران بایسته است که پس از جهش بزرگ پدید آمدن اندیشه های زرتشت، از برآمدن چهره بزرگ دیگری یاد شود. چهره مهر مسیحا. «در نیمه هزاره یازدهم، یک هزار و نیم پس از زرتشت، در سال پنجاه و یکم شاهنشاهی اشکانی، نیم شب میان شبه بیست و چهارم و یکشنبه بیست و پنجم دسامبر ۲۷۲ پیش از میلاد مهر سوشیانس از مادرش ناهید در میان یک تیره سکایی ایرانی در خاور ایران زاییده شد.»^{۱۰}

بدبختانه با بودن یک شیوه زشت و شوم و ویرانگر در کشور ما که هر فرمانروایی تازه ای که می آمد ابرماند (میراث) و یادمان های گذشته را به باد می داد و نابود می کرد، تاریخ از چون و چند زندگی مردم ایران در دوره اشکانی که ساسانیان نوآمده ابرماند و یادمانهای آن را به نابودی کشاندند، چنانکه باید آگاهی درستی ندارد، به گونه ای که فردوسی در باره اشکانیان غمگانه گوید:

از آنان جز از نام نشنیده ام
نه در نامه خسروان دیده ام.

اما از آنچه از پژوهش ها برمی آید در دوره اشکانی اندیشه های مهر مسیحا که در ثواشه (فضا) فرهنگ زرتشتی و فرزانه فروغ و دبستان مغان بالیده، رنگ ویدایی بیشتری می گیرد و گویا در زمینه کشورداری نیز نسکی (دفتری) به نسک های اوستا افزوده می شود. در چیزی که نمی توان دودل بود، اینست که کیش مسیحی از آیین مهر پرستی دیرینه و مهر مسیحی زرتشتی ایرانی بهره فراوان گرفته و بسیاری از آیین های مسیحی که امروز هم بکار برده می شود همان آیین های مهری و مهر مسیحی زرتشتی ایرانی است. و دیگر اینکه فرهنگ ویدایی ایران و فرزانه فروغ نیز اندیشه های مهر مسیحی را که دنباله فرهنگ زرتشتی است در خود می فرتواند (منعکس می کند). خواندن و بررسی گات ها و اندیشه های ویدایی باستانی ایران به یاری یادمان های گذشته، این گفته را بخوبی روشن می سازد. از میان فرتوهای برجسته اندیشه های پیشین در فرهنگ پسین ایران بناچار باید از یک چهره بزرگ یاد کرد - شهاب الدین سهروردی.

سهروردی

در سرزمینی آذر خدایی^{۱۱} (آذربایجان) که خانه پاک (بیت المقدس)^{۱۲} ایران در آن است و در

۱۰ - جستار در باره مهر و ناهید - فرزانه دکتر محمد مقدم.

۱۱ - بغ و بای به معنی خداست که در واژه های آذر بای گان و بای کو (باد کو به) دیده می شود.

۱۲ - خانه پاک (بیت المقدس) نام شهر اردبیل است. اردبیل همبند دو واژه است. «ارتا» و «ویل» و واژه ارتا و آردا که در واژه «اردیبهشت» بجای مانده به معنی پاک و راستی است. و «ویل» به معنی شهر است. و اردبیل یا ارتا ویل می شود، شهر پاک، یا خانه پاک یا «بیت المقدس». پاک و گرامی بودن اردبیل شاید برای آن بوده که آن سرزمین و آن شهر زادگاه زرتشت بوده است. ع

سهرورد زنجان در تاریخ ۵۴۹ چهره‌ای پای به جهان می‌نهد که فروغ جاودانه‌اش چونان آذر خدایی زادگاهش برای همیشه اندیشه‌ها و دل‌ها را روشن می‌کند.

در این نوشتار کوتاه نمی‌توان اندیشه‌های سهروردی را در زمینهٔ فرزانه‌فروغ باز نمود. تنها چون سخن از پرستش خورشید و فرزانه‌فروغ است تکه کوچکی از «خورشید نیایش» سهروردی آورده می‌شود. در این تکه، همان‌گونه که دیده می‌شود، سهروردی خورشید را می‌ستاید و همانند زرتشت از خورشید فراتر می‌رود و به آفریدگار خورشید می‌رسد و باز مانند زرتشت از پرستش ساده‌خورشید به فرزانه‌فروغ می‌گراید. واژه‌ها و زبانزدهای سهروردی در این تکه، درست همانند واژه‌ها و زبانزدهای اوستایی است.

هورخش کبیر للسهروردی قدس الله روحه

بسمه القادر

ایها النیر الاعظم والسیار الاشرف، الطالب لمبدعه، المتحرک فی عشق جلال بارئه بحرکة فلکه، المتبری عن قبول الخرق و الکون و الفساد و الحرکة المستقیمة، انت «هورخش» الشدید الغالب، قاهر العسق، رئیس العالم، ملک الملائکة، سید الاشخاص العلویة، فاعل النهار بامر الله، ما لک رقاب الانوار المتجسدين بحول الله، المطاع، الجرم المنیر الباهی الزاهر، العالم الحکیم الفاضل، اکبر اولاد القدیس من الاضواء المتحجمین خلیفة نور النور فی عالم الاجرام. نورک من نورینتهی الی نوره و قهرک من قهرینتهی الی قهره. انت مثل لکبریائه وانموذج من انموذجات بهائه و حجتہ علی عباده من اعطیته من نورک فی الاجسام اضاء و من اسعدته بقوة الله سعد. تعطی الکواکب نورک ولا تأخذ منها تکسوها البهاء و الاشراق. سبحان من ضونک و نورک، و من شرق جلاله سیرک و فی الفلک الرابع دورک و فی وسط نظام الکل قررک.

اسألک ایها الاب القدیس صاحب السلاطة و الهیة، کامل القوى، علة تعاقب الجدیدین و تتابع الفصول، ان تسأل باسط ضوء نفسک الناطقة الشارقة اباک و علتک و معشوقک و مبدء حرکتک الذی ظله و طلسمه و جمیع الانوار القاهرة و العقول الجمرده لیسألوا السئوال اللائق بعالم السرمذ البری عن التفریح و التجدد، اباهم و علتهم و معشوقهم، النور الاقرب المبدع الاشرف، عقل الکل، المعلول الاعظم الاول، لیسأل هو هكذا الهه و الهه الالهة منتهی الملل اول الاوائل، ناظم العوالم، مبدع الکل، القیوم، نور النور، اله کل عقل و نفس و جسم اثیری و عنصری و بسیط و مرکب، علی النظام الاتم الاکمل، الله الوحید واجب الوجود من سلطانه ان ینور نفسی باللوامع القدسیه و العلوم الالهیة و الفضائل العلویة و یجعلنی من المشتاقین الیه و

از دیرباز از دیدگاه مردم ایران آذر بایجان و کنارهٔ ارس گرامی بوده است. شاید هنگام سرودن شعر زیر گرامی بودن آذر بایجان به یاد حافظ بوده است:

ای صبا گریبگذری برساحل رود ارس	بوسه زن بر خاک آن سامان و مشکین کن نفس
فردوسی نام «بیت المقدس» به معنی پاک خانه را برای «گنگ دژ هوخست» بکار می‌برد.	
به خشکی رسیدند سر کینه جوی	به «بیت المقدس» نهادند روی
چو بر پهلوئانی زبان رانند	همی گنگ دژ هوخست خواندند
به تازی کنون خانه پاک خوان	بر آوردهٔ خانه ضحاک خوان

بعضی عن الافات النفسية و البدنية و ان يكرمنى فى الدنيا والاخرة.

ستایش خورشید

«ای نور بخش بزرگ، ای والاترین گردندگان (سیارات) جوینده بخشنده خود، ای رهنورد مهر شکوه خداوندی، در میان پویش سپهری، تواز هرگونه شدن، گسستن، و تباهی و کشه (خط) راست پیمودن بدور هستی، توهورخش سخت نیرومند، پیروز بر تاریکی، سردار جهان، شاه فرشتگان، سرور هرآن کسان آسمانی، روزکننده روز به فرمان یزدان، دارنده همه فروغ های تنالین (متجسد) به نیروی پروردگار فرمانروا، تن فروغنده روشن و زیبا، دانا، خردمند گرانمایه، بزرگترین فروغ گنجیده (متحجم) جانشین شیدان شید در جهان تن. پرتو تواز فروغی است که به فروغ اومی پیوندد. زور تواز زوری است که به زور او پیوندد دارد. تو هماننده ای از برتری او، نمونه ای از نمونه های روشنی او، و نمونه ای از راهنمایی او مرند گانش را! توبه هرکس پرتوافشانی، روشن شود، هرکس را به توانایی خدا خوشبخت سازی، خوشبخت گردد. توبه ستارگان فروغ بخشی، و از ایشان نمی گیری. آنها را با پرتو خود پوشش روشنی می پوشانی.

پاک باد آنکه تورا فروغان ساخت، و از خاوران شکوه خود نمایانت کرد، و در سپهر چهارم در میان سازمان جهانی پایدارت ساخت.

از تو ای پدر پاک می خواهم! ای زورمند باشکوه، ای سازنده شب و روز همیشه نوین، و چهار بهر (فصل) همیشه پی در پی، که از فروغ دهنده به روان اندیشه و رسخن گوی (نفس و ناطقه) خودت از پدر و وهان خودت، دل داده، و آفریده خودت، که تورا به جنبش آورده، تورا با همه پرتوافکن های دیگر و خرد های سره طلسم کرده است، خواهش کنی، که به گونه ای شایسته جهان نافرا گشت و جاودان پویا از پدر و وهان و دل داده خود، آن فروغ نزدیکتر به سرچشمه والا تر خرد همادین (عقل کل) وهان بزرگترین بخواهد که از خدای خود، خدای خدایان، پسین وهان خود بخود، پیشتر از هر پیش، سازمان دهنده جهان، سازنده همگان، فروغ فروغ، خداوند هر خرد و روان و تن کره آتشین (اثیر) و تن بن بارین (عنصری) گسترده و همبند (مرکب) با سازمان درست، خدای یگانه، پادشاه بایا هستی بخواهد تا جان مرا با پرتو پاک و دانشی برین و منشی آسمانی روشن سازد. مرا جويا و پیرو او، و از بیماری های تن و روان برکنار دارد، و در این جهان و آن جهان رستگار نماید.»^{۱۳}

همانگونه که می خوانیم میان خورشید نیایش سهروردی و خورشید نیایش اوستایی و نگرش زرتشت چه همانندی و یکسانی هست. ویژگی هایی که سهروردی برای خورشید و آفریدگار هستی و فروغ به کار می برد همان ویژگی های اوستایی است.

در اینجا جای آن نیست که بتوانیم درباره فرزندان فروغ گفتگوی بیشتری کنیم. همین اندازه گوئیم که فرزندان فروغ که در زمانی دراز، از خورشید پرستی ساده در ایران آغاز شده و با اندیشه های ژرف و والای اندیشه وران ایرانی به پایگاه والای فرزانی و ویدایی رسیده توانایی آن را دارد که امروزه به چهریک هنداد (سیستم) فرزانی، و با شناسنامه ایرانی، و به نشانه اندیشه ژرفانی و اندیشه گسترانی فرزندگان سرزمین ما، در کنار هندادهای بزرگ فرزانی جهان نهاده شود و با آمیختن با دیدمانهای (تئوری) دانشی و همچنین با

۱۳- نوشته های تازی خورشید نیایش سهروردی از کتاب «سه رساله از شیخ اشراق» به تصحیح و مقدمه: «نجفلی حبیبی»

آورده شده است.

جستارهای هازمانی (اجتماعی) هم به نیاز جستجوگرانه اندیشه و هم به نیازهای دیدمانی و کاروندی ما پاسخ دهد.

آیین مهر و فرزنان فروغ در زندگی مردم ایران و جهان

ارزش بزرگ آیین مهر و فرزنان فروغ در این است که چون این آیین، نخستین برخورد اندیشه آدمی با جهان و هستی و گیتی است و با زندگی بسیار درازی که در کشورگان ایران و همه جهان داشته و با فراگشت های زمان، بناچار از چهری و مایه ای به چهر و مایه دیگر گراییده و به هرگونه زندگی خودرا در اندیشه ها و کردارها و تواداد (سنت) های مردمان دنبال کرده است، باسانی می تواند با اندیشه های نوییامیزد و به چهر تازه ای که با بار دانش بارور شده باشد درآید. در زیر چند نمونه از دیر پای آیین مهر و فرزنان فروغ آورده می شود:

بسیاری از آیین هایی که امروزه در جهان زیر نام مسیح و مسیح گرایی انجام می گیرد مایه از مهر پرستی و مهر مسیحایی و فرزنان فروغ زرتشتی ایرانی دارد^{۱۴}. روز آسایش در ارو پا که روز یکشنبه است به زبان انگلیسی saturday خوانده می شود که روز خورشید است. واژه سیون به معنای خورشید هنوز در زبان فارسی در واژه های «سناباد» «سیون او به» «خانه خورشید - مهرگاه» به جا مانده است. واژه day به معنی روز هم از واژه دو du اوستایی به معنای روشنایی گرفته شده است. جشن های بزرگ ۲۵ دسامبر همان زادروز مهر مسیحای ایرانی و پیش از آن بنا به میث اخت (میتولوژی - اسطوره) های ما، روز زایش مهر از دل سنگ است. چشمه آب زندگی «آب حیوان» که در ادبیات ایران و جهان بسیار زبازند است از یک میث اخت ایرانی درباره خورشید ریشه می گیرد.

زمین بی زندگی بود و خاموش بود. خداوند به خورشید دستور داد که به زمین زندگی ببخشد. خورشید تیری به سوی زمین رهاید و تیر به کوهی برخورد و آن را شکافت و غاری در آن پدید آورد. در ته غار چشمه ای پدید آمد و جوشید و زمین را پر آب کرد و زندگی در زمین پدیدار شد. این میث اخت و چشمه جوشان ته غار خورشید همان «چشمه حیوان»، و «چشمه آب حیات» و «چشمه نوش» است که سخن سرایان ایرانی در باه آن زیبایی های بسیار آفریده اند که سرآمد آنها مانند دیگر زیبایی ها از آن حافظ است:

از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش غرق آب و عرق اکنون شگری نیست که نیست

جز زمینه ادب در دیگر جستارهای ما نیز همچنان با رد پای آیین های کهن ایران و برومی گردیم. آنچه در فرهنگ تشیع زیر نام «یوم دحو الارض»^{۱۵} و کارهای روز ۲۵ ذی القعدة آمده است، همانندی بسیار با زادش مهر مسیحا و آفرینش زمین در فرهنگ اوستایی ایران دارد.

(یوم دحو الارض) قم من کتاب «الاربعه ایام» للمیرداماد اشراق. نقل عنها القمی فی «مفاتیح الجنان» ص ۲۵۴ دعا «دحو الارض» و صلاة یقرؤ فیها سورة «الشمس» کما فی کتب شیعه قم و فی نوادر الوشاء و هوالیوم ۲۵ من ذی القعدة الذی جاء ان الارض دحیت منها من تحت الکعبه. و ولد فیها المسیح ایضاً. و اما النصارا فیقول بان مسیح ولد یوم ۲۵ ديسمبر بدل ذی القعدة. و هوالذی کان عباد الشمس

۱۴ - گسترش آیین مهر پرستی ایران در جهان خود نهاده (موضوع) جستار بسیار گسترده ای است.

۱۵ - روز گسترش زمین.

(المیترائین) بقولون بانهایوم میلاد الشمس.

روز گسترش زمین. بخشی از کتاب «چهار روز» در سال از میرداماد با نامواره (لقب) اشراق. آورده از آن قمی در «مفاتیح الجنان» ص ۲۵۴ «دعای دحوالارض» و نمازی، در آن سوره «الشمس» خوانده می شود. همانگونه در کتب شیعه قم و در نوادرالوشا نوشته شده است. و روز ۲۵ ذی القعدة که گفته شده است که زمین گسترش یافت در آن روز از زیر کعبه و در آن همچنین مسیح زاده شد. اما نصارا می گویند که مسیح زاده شد در ۲۵ دسامبر بجای ذی القعدة و آن است که پرستندگان خورشید (میترائیسیت ها) گذشته می گویند روززایش خورشید است.

ذریعه جلد ۲۵ ص ۳۰۲ - ۳۰۳

«شب بیست و پنجم شب دحوالارض است (یعنی پهن شدن زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب) و از لیالی شریفه است که رحمت خدا در آن نازل می شود و قیام به عبادت در آن اجر بسیار دارد و از حسن بن علی و شایع روایت است که گفت من کودک بودم که با پدرم در خدمت امام رضا علیه السلام شام خوردیم، در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة پس فرمود که امشب حضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیه السلام متولد شده اند و زمین از زیر کعبه پهن شده است پس هر که روزش را روزه بدارد چنان است که شصت ماه را روزه داشته باشد و به روایت دیگر است که فرمود در آن روز حضرت قایم علیه السلام قیام خواهد نمود روز بیست و پنجم روز دحوالارض است و یکی از آن چهار روز است که در تمام سال به فضیلت روزه ممتاز است و در روایتی روزه اش مثل روزه هفتاد سال است و در روایت دیگر کفاره هفتاد سال است و هر که این روز را روزه بدارد و شیش را به عبادت بسر آورد از برای او عبادت صدسال نوشته شود و از برای روزه دار این روز هر چه در میان آسمان و زمین است استغفار کند که این روزی است که رحمت خدا در آن منتشر گردیده از برای عبادت و اجتماع به ذکر خدا. در این روز اجر بسیاری است و از برای این روز بعد از روزه عبادت و ذکر خدا و غسل دو عمل وارد است، (اول نمازی که در کتب شیعه قمیست روایت شده است و آن دو رکعت است در وقت چاشت در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سوره والشمس بخواند و بعد از سلام بخواند.»

مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی دیمه (صفحه) ۵۰۶ اعمال روز دحوالارض. «و این بابویه روایت کرده است از حسن و شایع که گفت من با پدرم در خدمت حضرت امام رضا شام خوردیم و شب بیست و پنجم ذی القعدة پس فرمود که امشب حضرت ابراهیم و حضرت عیسی متولد شده و زمینی از زیر کعبه پهن شده است و حضرت قائم ع در این روز ظاهر خواهد شد. مستحب است در این روز در وقت چاشت دو رکعت نماز بجا آورد. در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سوره والشمس بخواند و چون نصف شب بگذرد شروع کن به عبادت و نماز.»

زاد المعاد مجلسی دیمه (صفحه) ۲۳۵

گفتنی است که بخشی از آیین هایی که عیسویان در شب ۲۵ دسامبر بجا می آورند همانند کارهای شب ذی القعدة است. عیسویان در این شب به کلیسا می روند و تپایش می کنند و تا نیمه شب بیدار می مانند تا ناقوس کلیسا نواخته شود.^{۱۶}

۱۶- برای آگاهی از همانندی دین مسیحی با آیین مهر کتاب «بغ مهر» نوشته مهندس احمد حامی را بخوانید.

کارهایی که ما ایرانیان در شب یلدا که همان زادش مهر است می کنیم یادگار آیین مهر است. ما در این شب تا نیمه شب بیدار می مانیم و میوه های قرمز رنگی چون انار و هندوانه می خوریم که یادآور رنگ شبک (شفق) سرخ است که رنگ گرامی مهریان است. همان رنگی که رنگ بالاپوش کاردینال های عیسوی و بن رنگ بیشتر کارهای هنری ما ایرانیان است (رنگ لاکی فرش ها).

در باره روز «دحوالارض» از دیدگاه آفرینش زمین هم گفتنی است که یادآور گاهنبارهای ایرانی است. بنا به فرهنگ کهن ایرانی، جهان در شش گاه آفریده شده است. در این روزها که گاهنبار نامیده می شده است ایرانیان جشن می گرفته اند. ابوریحان بیرونی در باره این گاهنبارها می گوید: «روز یازدهم (دی ماه) روز خور است که اولین گهنبار است و آخر آن روز پانزدهم است که روز دی به مهر باشد و این گهنبار مدیوزرم گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید. روز یازدهم (اسفند ارمد) روز گاهنبارها روز خور است که اول گهنبار دوم باشد و آخر آن روز دی به مهر است که مدیوشم گاه نام دارد و در این روز بود که خداوند آب را آفرید. روز بیست و ششم (اردیبهشت) این ماه اشتاد روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن سه روز است که آخر آن آخر ماه است و خداوند زمین را در این وقت بیافرید و نام گهنبار میثهم گاه است.»^{۱۷}

اینها گوشه های بسیار کوچکی بود از چون و چند زندگی و نمود آیین مهر و مهر مسیحا، و فرزندان در فرهنگ ایران و جهان که اگر خواسته باشیم در این باره پژوهش را دنبال کنیم باید کتابهای بسیار بنویسیم، کتابهایی که هر برگش نمایانگر تلاش شگفت انگیز مردم ایران برای نگاهداشتن ابرماندهای فرهنگ دیر پای و جاودانه و ژرف و پر بار خویش است. تلاش هایی که مایه آن شده است که امروزه ما به زبان پارسی سخن بگوئیم، آیین و فرهنگ ویژه و بس والا و ژرف داشته باشیم و در جهان با شناسنامه گرامی ایرانی شناخته شویم و به داشتن چنین شناسنامه ای سر بیفزاییم. و فرزندان فروغ چیست و چه پایه هایی دارد و چگونه با دانش امروز هماهنگ است و چگونه می تواند یک هنداد بزرگ فرزانی در کنار هندادهای فرزانی دیگر جهان باشد. و چگونه می تواند پاسخگوی فراهشت ها و پرسمانهای اندیشه ای و روانی هازمانی ما گردد، این جستارها را در نوشتارهای آینده دنبال خواهیم کرد.

۱۷- آثار الباقیه. ابوریحان بیرونی.

امید صبح

مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم	شب دراز به امید صبح بیدارم
که بروی این همه باران شوق می بارم	عجب که بیخ محبت نمی دهد بارم
بیا و زنده جاوید کن دگر بارم	به تیغ هجر یکشتی مرا و برگشتی
که با وجود عزیزت شبی به روز آرم	چه روزها به شب آورده ام در این امید
یکی تمام بود مُطلع به اسرارم	حدیث دوست نگویم، مگر به حضرت دوست

سعدی